

بررسی انتقادی فرضیه پلورالیسم دینی جان هیک، دینیجان هیک، استیو ریچارد، دینیجان هیک؛ ترجمه حیدر شادی؛ حوزه و دانشگاه، تابستان ۸۰.

پلورالیسم روحی، سردار اصلانی، کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۸.

پلورالیسم و وحی از منظر صدرالمতالیهین شیرازی و پیل تلش، دیدار آشنا، پاییز ۸۱. دین و پلورالیسم دینی از نگاه عبدالکریم

سروش، محمد شجاعان، فکه نو شماره ۵. شیوه های پلورالیسم دینی در روند جهانی شدن، خبرنامه دین پژوهان، شماره ۱.

نقدی بر پلورالیسم دینی، محمد جواد حیدری کاشانی، پیام حوزه شماره ۲۵.

در مورد موضوعات دیگر فلسفه دین چون مساله شر، معجزه، زبان دین، اوصاف خدا، اخلاق و دین، و ... در شماره های بعدی منبع شناسی خواهد آمد.

پلورالیسم: بررسی اصول اخلاقی و سیاسی، محمد لنگهاوزن، ترجمه محمد حسین زاده؛ معرفت شماره ۲۲، ص ۱۰.

پلورالیسم: دیدگاه متفکران مسلمان، محمد لکنهاوزن، ترجمه نرجس جواندل؛ معرفت شماره ۲۳، ص ۵۸.

ادیان و مفهوم ذات غایی، جان هیک و سید حسن نصر، ترجمه احمد رضا خلیلی؛ معرفت شماره ۲۳، ص ۷۰.

نکاتی چند پیرامون پلورالیسم دینی در گفتگوی جان هیک سید حسن نصر و دکتر لکنهاوزن، ترجمه احمد رضا خلیلی، معرفت شماره ۲۴، ص ۷۰.

پلورالیسم، دینی در گفتگوی جان هیک سید حسن نصر و دکتر لکنهاوزن، معرفت شماره ۱۴.

تاملی در مستندات قرآنی پلورالیسم (۲ و ۱)، محمد حسن قدر دان قراملکی، معرفت شماره های ۳۴ و ۳۵.

پلورالیسم دینی در بوته نقد، حسن معلمی؛ معرفت ۳۱، ص ۱۴۶.

پلورالیسم دینی، سید محمد علی داعی نژاد؛ معرفت ۳۲، ص ۱۰۵.

بازشناسی اندیشه پلورالیسم دینی، فرشاد فردرانی؛ طبرستان سبز شماره ۱۹، آبان.

استدلال از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات که این مخصوص علماست؛ دوم از طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاست و این معرفت کشفی و شهودی را غیر از مجذوب مطلق کسی را سیر نباشد مگر به سبب طاعت و عبادت قلبی و نفس و قلبی و روحی و سری و خفی و فرض از ایجاد عالم معرفت شهودی است.

عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند. تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلالهای عقل نمی‌گردند، بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.<sup>۲</sup>

عرفان اسلامی در واقع از زمان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه و آله) وجود آمده است و ائمه به طور مستقیم یا غیر مستقیم به این موضوع اشاره کرده و روایاتی در این زمینه رسیده است. به طور مثال «در اصول کافی داستان جوانی آمده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه) بعد از نماز صبح او را دید

بحث خود را با این سوال آغاز می‌کنیم: عرفان چیست؟ عرفان اسلامی چه عرفانی است؟

آیا عارف همان صوفی است و کلاً تصوف همان عرفان اسلامی است؟

جواب دادن به این سوالات- که در بعضی از آنها پاسخ بسیار ظریف است- نیاز به بحثهای طولانی دارد. اما در اینجا شمه‌ای از دریای عرفان و عارفان را به مشام اهل حقیقت می‌رسانیم. لازم به ذکر است که آن صوفی‌ای که شریعت را کنار گذاشته در منظور و کلمات این مقال نیست.

((عرفان به معنی شناخت و شناختن و عرفان اله یعنی شناختن و معرفت حق تعالی))

عرفان در قرون اخیر عنوان خاصی به خود گرفته و به صورت علمی مستقل شناخته می‌شود.<sup>۱</sup>

موضوع این علم شناخت حق و اسماء و صفات اوست و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند. عرفان و شناسایی حق به دو طریق مسیر است: یکی از طریق

<sup>۲</sup> فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل گلشن رز

<sup>۱</sup> لغت نامه دهخدا

که از فرط نحیفی و لاغری و ضعیفی از خود بیخود بود، به او فرمودند: «کیف اصبحت» حالت چگونه است و چگونه صبح کردی؟ جوان گفت: «اصحبت موقناً» در حال یقین به سر می‌برم. فرمودند: علامت یقینیت چیست؟ عرض کرد یقین من این است که مرا در اندوه فرو برده و شبهای مرا بیدار (در شب زنده‌داری) و روزهای مرا تشنه (در حال روزه) قرار داده است و مرا از دنیا و ما فیها جدا ساخته تا آنجا که گویی عرض پروردگار را می‌بینم که برای رسیدن به حساب مردم نصب شده است و مردم همه محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم. گویی هم اکنون اهل بهشت را در بهشت متنعم و اهل دوزخ را در دوزخ می‌بینم. گویی هم اکنون با این گوشها آواز حرکت آتش جهنم را می‌شنوم. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه) به اصحاب خود رو کردند و فرمودند: «این شخص بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور گردانیده است. آنگاه به جوان فرمودند: حالت خود را حفظ کن که از تو سلب نشود. جوان گفت: دعا کن خداوند مرا روزی شهادت فرماید»

طولی نکشید که گروه‌ای پیش آمد و جوان شرکت کرد و شهید شد.<sup>۱</sup>  
 عرفان از منظر ائمه «علیهم‌السلام»  
 قال الصادق - علیه‌السلام - (( بنحوی العارفین تدور علی ثلاثة اصول: الخوف و الرجاء و الحب ))

امام ششم - علیه‌السلام - فرمودند: «سر وجود (عارفان) و حقیقت باطن آنها بر سه اصل استوار است: بیم، امید و محبت».<sup>۲</sup>  
 و همچنین علی - علیه‌السلام - دژ وصف آنان اینگونه می‌فرمایند: ((و دانش به منتهی درجه و کنه روشنائی خود بر آنان هجوم آورده است، جانشان روخ یقین را لمس کرده است، چیزهایی را که اهل تنعم و ناز پروردگان نعمت، آنها را سخت و دشوار و گردنه صعب‌العبور می‌شمارند در نظر آنها نرم و سهل و مطبوع است و به آن چیزی که نادانان و بی‌خبران از آن وحشت دارند و آنان به آن مانوس و دلگرم و دلخوش‌اند آنها با بدنهایی با مردم معاشرت می‌کنند که جانهای این بدنها به بالاترین مقام هستی آویخته است».<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> اصول کافی

<sup>۲</sup> عرفان اسلامی نوشته حسین انصاریان

<sup>۳</sup> نهج البلاغه

نظری و عملی تقسیم می‌گردد در حالی که غرض از عرفان موردنظر همان است در بیان امیر عارفان علی-علیه‌السلام آمده است: العارف من عرف نفسی فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعد و یوبقها. عارف کسی است که حقیقت خودش را بشناسد و آنرا آزاد کند و از هرچه که او را از حق دور می‌کند و هلاک می‌گرداند تزیه و تطهیر نماید.) بنابراین عرفان که در کلام امیر مؤمنان مطرح است عبارت است از خودشناسی آشناسدن به قدر و نزلت خویش، خود را ارزان نفروختن و این که خودشناسی مقدمه خداشناسی است. ((من عرف نفسه فقد عرف ربه)) هر که خودش را بشناسد خدایش را شناخته است. در مقابل کسی که از خودشناسی بهره‌ای ندارد از خداشناسی هم محروم و بی‌بهره خواهد بود.

**تو که در علم خود زبون باشی**

**عارف کردگار چون باشی؟**

لذا در بلندای بیان آن حضرت خدا به عنوان غایت آمال عارفین مطرح است. از امام صادق- علیه‌السلام نقل شده است: ((بدن عارف و جسم او در میان مخلوقات زندگی می‌کند ولی قلبش پیوسته با خداست))

در جای دیگر می‌فرمایند: «عقلی که خودش را زنده کرد، نفس اماره‌اش را میراند، غلظت‌های وجودش را رقیق کرد، چه غلظت‌های جسمانی و چه غلظت‌های روحانی، تا آنجا که یک برق از درونش جهید و راه را برایش روشن کرد بعد از یک در وارد شد او را از این در به آن در و از آن در به در دیگر تا به آن محل نهائی رسید، آنجا که بارگاه الهی و بارگاه ربوبی است.»<sup>۱</sup> خداوند در حدیثی قدسی فرمود است: «و کنت کنزاً نحفياً فاحببت ان اعرف فخلت الخلق لکی اعرف».

((من گنجی بودم مخفی پس دوست داشتم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم))<sup>۲</sup>

مشاهده می‌شود که شناخت خود انسان هم رابطه بسیار زیادی با خدا شناسی دارد و از این رو است که پیامبر فرمود: «هرکس خود بشناسد، خدا را خواهد شناخت.»

برخی از صاحب‌نظران معاصر در تبیین عرفان چنین آورده‌اند: «عرفان اصطلاحی عبادت است از آن معرفت قلبی که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود و به دو قسم

<sup>۱</sup> نهج البلاغه

<sup>۲</sup> احقاق الحق ج ۱

مقصود خود برسند. چنانکه صوفیان می‌گویند: بعد از طی مرحله زهد و عبادت و رسیدن بمرحله عرفان نیازی به زهد و عبادت نیست و چنین فرض کرده‌اند که زهد و عبادت تنها برای رسیدن به سر منزل معرفت است و بعد از وصول به مقصد دیر نیازی به مرکوب و وسیله‌ای که انسان را به آنجا رسانده نیست.»

و احادیث بسیاری است که همه دلالت بر این دارد که پیامبر از افراط و مبالغه در زهد و ریاضت‌های شاقه و عبادات افراطی جلوگیری فرموده‌اند. عثمان بن مظعون را که می‌خواست خود را احضاء کند و زن را طلاق گوید و سر به بیابان بگذارد را نهی فرمود و او را به اعتدال راهنمایی نمود. و ابن عمر را که روزه‌های طولانی می‌گرفت یعنی مثلاً دو روز روزه می‌داشت و تمام شب را به روزه و مناجات می‌گذرانید نهی کرد و او را بر حذر داشت.»

اکنون بنگیریم نظر علماء و عرفا در مورد عرفان و عارف چیست؟  
ابوالحسن علی بن عثمان هجویری در کتاب کشف‌المحجوب بسه نقل از: محمد بن فضل البلخی می‌گوید: (( العلوم ثلاثة علم: علم من الله و علم مع الله و علم

عارف امانتدار و دایع الهی است، خزینه اسرار، معدن انوار، راهنمای رحمت او بر خلق، هر کسب را هدر علوم و میزان و معیار فضل او می‌باشد و میزان و معیار فضل او می‌باشد. از مردم و مقاصد و مرادهای دنیوی و دنیا (خلاصه هرچه غیر خداست) بی‌نیاز است و مونس همدمی غیر خدا ندارد. نطق، اشاره و نفس کشیدن او به مدد خدا و برای خدا و از جانب خداست، قلب عارف در روضه‌های قدس و رضوان الهی در تردد و رفت‌وآمد است و از لطایف فضل او توشه می‌گیرد. معرفت ریشه و پایه‌ای برای ایمان است که شاخه‌های آن بر آن پایه محکم و رکن رکن استوار است<sup>۱</sup> باتوجه به روایات و احادیث نتیجه گرفته می‌شود که حتی هدف از خود خلقت هم عرفان و شناخت باری تعالی بوده است و عرفان علمی نیست که بوسیله بیگانگان وارد شده باشد و عارف حقیقی در واقع در مسیر صحیح حرکت کرده است. البته عرفان را نباید با تصوفی که در قرنهای بعد حاصل شد اشتباه گرفت چه اینکه صوفیان آن زمان، با خارج شدن از شریعت می‌خواستند طریقتی را بنیاد نهند تا به

<sup>۱</sup> عرفان و حماسه، جواد آملی

عارف ذات حق را می‌خواهد برای خود ذات حق نه برای چیز دیگر، هیچ چیزی را به معرفت او ترجیح نمی‌دهد و همانا عبادت عارف صرفاً برای ذات حق است از آن جهت که ذات حق شایسته پرستش است و از آن جهت که عبادت انتسابی است شریف به ذات حق. عبادت عارف به خاطر طمع و ترس نیست و اگر این دو در کار باشند پس انگیزه عبادت کننده آن شی مورد نظر و یا مورد ترس است و مطلوب عابد در او متمرکز است پس حق متعال غایت عبادت نیست بلکه واسطه است برای رسیدن به شی مورد طمع و یا نجات است از شی مورد ترس».

استاد مطهری این طور عرفان و فلسفه را مورد بررسی قرار داده‌اند:

هدف فلسفه الهی دربارهٔ انسان: انسان در نظام فکری، جهان کلی است و از نظر اندیشه جهان عقلی گردد.

هدف عرفان دربارهٔ انسان: رسیدن انسان به کلی وجودش به حقیقت یعنی الله: فناء فی الله. راه حکیم با راه عارف دو راه است: راه حکیم راه منطق و برهان است. و راه عارف تزکیه و تصفیه و سیر و سلوک. موضوع عرفان چیست؟ موضوع عرفان وجود یا هستی مطلق است و مقصود از آن

بالله. ((علم بالله علم معرفت است که همه اولیاء او را به او دانسته‌اند و تا تعریف و تعرف او نبود ایشان وی را ندانستند از آنچه همه اسباب اکتساب مطلق از حق تعالی منقطع است و علم بنده هر معرفت حق را علت نگردد تعالی و تقدس او هم هدایت و اعلام وی بود. و علم من الله، علم شریعت بود که از آن از وی به ما فرمان و تکلیف است. و علم مع الله، علم مقامات طریق حق و بیان درجات اولیاء دین. پس معرفت بی‌پذیرفت شریعت درست نیاید و ورزش شریعت بی‌اظهار مقامات راست نیاید. شهید مطهری در مورد نسبت زهد و عبادت و عرفان می‌فرمایند: «زهد عملی است منفی زیرا عبارتست از اعراض و ترک و دامن چیدن، ولی عبادت مثبت است از قبیل نماز و روزه و حج و احسان به خلق اما عرفان، وجدان است و از حالات روح و باطن است. اینها ممکن است منفرداً و یا مجتمعاً پدید آیند. ممکن نیست کسی بدون آنکه مراحل زهد و عبادت را طی کند به مرحله عرفان برسد.»

ابن سینا در نمط نهم از اشارات در مورد انگیزه عارف چنین می‌گوید: شخص

خداست. در اینجا مشابهتی نزدیک با حکما و حکمت‌الهی می‌توان یافت. زیرا موضوع حکمت‌الهی «موجود بما هو موجود» است. تفاوت در این است که حکیم، «موجود بما هو موجود» را یک مفهوم کلی می‌داند دارای مصادیق متعدد، ولی در نظر عارف مسأله مفهوم مطرح نیست او به یک حقیقت معتقد است و آن ذات حق است.<sup>۱</sup>

همچنین در کتاب ارمغان آسمانی که شرحی است بر «انسان در عرف عرفان» از علامه حسن‌زاده «می‌خوانیم: «هدف از عرفان اسلامی رسیدن بشر به توحید صمدی است، تا در پرتو آن چنان بینشی حاصل شود تا انسان اسباب را کنار بزند و به سبب برسد و بفهمد که ملقی همه حقایق در عالم خداست. و تمام حقایق را خداوند در عالم القاء می‌کند و مؤثر هر اثری خداوند است. البته رسیدن به این حقیقت خیلی دشوار است. مولا امیرالمؤمنین «علیه‌السلام»، می‌فرمایند: عارف کسی است که خودش را بشناسد و بعد هرچه که باعث اسارت او می‌شود آن بندها را پاره کند و از بین ببرد.»

### هدف پیامبران و عرفان!؟

مردمان در خواب غفلتند و نسبت غفلت به چشم عقل، مثل نسبت خواب به چشم حس است. پس کار پیامبران در این راه این است که مردم را از خواب غفلت بیدار کنند و ممکن است که شخص خودش بیدار شود و علم به وجود خداوند و وحدت او پیدا کند و اگر از بیدارشدن از خواب غفلت خدا را نشناسد به سبب آن است که عقل را بکار نبرده مثل بیداری که چشم خود را باز نکرده است. و به همین سبب خداوند در قرآن کسانی را که بعد از بیدار شدن از غفلت به پیامبر ایمان نیاوردند اهل وجود و عناد خوانده است زیرا معاند کسی است که چیزی می‌داند و می‌گوید نمی‌دانم. خداوند خطاب به آنها گاهی می‌فرماید: «أفلا تبصرون» و گاه می‌گوید: «أفلا تعقلون» و «(أفلا يتفكرون» و «أفلا تیدبرون» سلوک راه ظاهر و باطن برعکس یکدیگرند زیرا سالک راه ظاهر، استدلالی مرتبه به مرتبه اثبات‌شیا می‌کند تا به اثبات سببی که هیچ سببی ندارد منتهی شود. مثلاً از مشاهده اثر اثبات می‌کند که دارای مؤثری است و در آن مؤثر اگر آثار معلولیت ببیند می‌گوید که او نیز مؤثری دارد تا منتهی شود به اثبات مؤثری که در او هیچ اثری از معلولیت نیست. و سالک راه باطن اشیا را

<sup>۱</sup> مقالات فلسفی، شهید مطهری

واجب است که ارسال رسل و بعثت انبیاء باشد که بعضی از اشیاء را واجب و بعضی را مستحب و بعضی را حرام یا مکروه گردانند و در جمع افعال خیر قربت محض و اخلاص را شرط گردانند تا سالک در هر حالی از یاد مطلوب حقیقی غافل نباشد.<sup>۱</sup>

### سر منشاء عشق عرفانی در قرآن

معرفت و شناختی که از طریق عرفان بدست می‌آید دارای مقدمات و شرایطی است که موقوف عنایت الهی بوده و تنها با کوشش در تلاشی علمی و منطقی نمی‌توان به آن دست یافت. در شناخت عرفانی ذوق و حال دخالت دارد و آنچه در ذوق و حال می‌گنجد غیر از آن چیزی است که با مفاهیم علمی و منطقی بتوان آن را اظهار داشت. کسی که با تمام وجود خود حالت گرسنگی یا تشنگی را تجربه کرده است غیر از آن کسی که از طریق مفهوم با این دو حالت آشنایی پیدا می‌کند:

**تا قیامت زاهدان می‌می‌کند**

**تا ننوشد باده مستی کی کند؟**

به آسانی می‌توان گفت که تعریف عرفان از طریق مفهوم و حدود منطقی خالی از اشکال نیست.

مرتبه به مرتبه نفی می‌کند تا به موجود باقی می‌رسد که فنا در او راه ندارد. مثلاً سالک چون به دلیل دانسته که علت و خالق اشیاء باید هیچ نقصان و حاجتی نداشته باشد و آثار معلولیت در او نباشد پس هرچه در او اثری از نقص و حاجت است را نفی می‌کند تا به کاملی می‌رسد که هیچ نقصی ندارد و این همان سعادت حقیقی است.

هدف و غرض از بعثت انبیاء و رسل نیز همین است و چون عقل هیچ کس در این راه نمی‌تواند مستقل حرکت کند، زیرا انسان صاحب فطرت اگرچه از جهتی مایل به کمال است اما از جهات زیادی به غش و نقصانی که مقتضای شهوات است و غضب داعی برآن است مبتلاست و این نقصان از وصول وی به کمال مانع است. پس اگر سیاست وعده و عید شارع، مردم را به این راه جبراً و قهراً (با واجب و حرام کردن) به این نبرد کسی به فکر این راه نمی‌افتد؛ زیرا نهایت سعی عقل دانستن مفهومات اشیاء و مفهومات کلی آن است اما شناختن خواص افعال و اعمال جزئی‌اند که چه چیزی انسان را بالخاصیه به خدا نزدیک می‌کند و چه چیزی او را از خدا دور می‌کند مقدور عقل بشر نیست و برای همین در حکمت الهی

<sup>۱</sup> کوهن مراد، ص ۳۴



اکنون اگر محبت را دارای مراتب و درجات بدانیم و به این نکته نیز توجه داشته باشیم که مراتب بالا و درجات عالیّه محبت همان چیزی است که می‌توان آن را عشق به شمار آورد ناچار باید اعتراف کنیم که عشق الهی قبل از اینکه در آثار اهل عرفان تصوف مطرح شود در قرآن مجید مطرح شده و از آغاز پیدایش اسلام نیز وجود داشته است.

عمل عرفان عملی است که براساس نوعی علم و آگاهی صورت می‌پذیرد و انجام آن نیز خود موجب حصول و پیدایش نوعی معرفت می‌گردد. به عبارت دیگر می‌توان گفت عمل عرفانی علاوه بر اینکه مسبوق به نوعی علم و آگاهی است نوعی از شناخت و معرفت را نیز به دنبال می‌آورد.<sup>۱</sup>



صائن‌الدین علی‌بن محمد ترکیه محمد اصفهانی در کتاب ضو‌اللمعات چنین می‌گوید: شک نیست که هر علمی که در صدر تألیف و ضبط می‌آوردند او را از موضوعی که تحقیق احوال او کنند در آن علم و از چگونگی بحث و جستجو کنند ناگزیر خواهد بود چنان که در این علم که از حقیقتی واحد بحث می‌کنند که منزّه باشد از تعیین و تمییز و سایر چیزها که موجود شده در عالم که هست از پرتو نور اوست:

**هر چه از کائنات گیرد رنگ**

**همه در خاک پاش می‌بینم**

و این حقیقت را هر طایفه‌ای از صوفیان به عبارتی و اشارتی از او نشان می‌دهند و بعضی از متأخران آن را به عشق تعبیر می‌کنند.

همان سان که مشاهده می‌شود در دو آیه ((قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین))

سخن از محبت خدا نسبت به انسان و محبت انسان نسبت به خدا به میان آمده است.